چهره‌ای از «برتون» که بوسیله خود او تصویر شده

فصلی از کتاب «معنی هنر»

نوشته : هربرت ریدر

ترجمه : نجف دریابندری

ناشر : شرکت سهامی کتابهای جیبی

سوررئالیسم

سوررئالیسم به نام یك جنبش هنری حسابش از حساب سایر مکاتب عصر جداست ، بلکه در حقیقت سوررئالیسم با همه سنتهای رایج بیان هنری قطع رابطه می‌کند. به همین جهت ناچار سخت ترین مخالفتها را بر می‌انگیزد. نه تنها در محافل مکتبی (آکادمیك) که عموماً اکتفا میکنند به این که این جنبش را به نام یك امر پوچ طرد کنند، بلکه حتی در میان آن نقاشان و منتقدانی که معمولا متجددشناخته میشوند هم مخالفت باسوررئالیسم فراوان است اما این گونه مخالفتهای کور کورانه در گذشته چندان غلط از آب در آمده‌اند که بر ما لازم است لااقل برای فهمیدن غرض این هنرمندان مصمم کوششی بکنیم برای این منظور میتوان ماکس ارنست و سالوادور دالی را به نام نمایندگان جنبش سوررئالیسم در نظر بگیریم .

ماکس ارنست نزدیك کولونی ، به سال ۱۸۹۱ متولد شد . از همان ابتدا نقاشی او تمایلی در جهت سمبولیسم نشان میداد ، ونیز درجهت نوعی تجزیه و تلاشی عقل یا منطق ، که خود یکی از جنبه‌های سمبولیسم است هنرمند خواه شاعر باشد یا عارف یا نقاش، سمبول را برای بیان آنچه برای فهم انسان روشن و قابل تبیین استدلالی است انتخاب نمیکند هنرمند در مییابد که زندگی ، خصوصا زندگی روانی ، در دو سطح جریان دارد: یکی معین ومشهود درخطوط و اجزاء ، دیگری که شاید پاره بزرگتر زندگی باشد — پنهان ومبهم و نا معین. آدمیزاد مانند کوه یخ دربستر زمان حرکت میکند فقط پاره‌ای از او در بالای حد هشیاری شناور است غرض هنرمند سوررئالیست چه نقاش و چه شاعر ، این است که بکوشد قسمتی از ابعاد وخصایص آن پاره پنهان رجود خودرا آشکار کند . برای این کار به انواع سمبولیسم متوسل میشود.

زیرا که سمبولیسم آنچنان که معمولا تصور میکنند سهل وساده نیست . درریاضیات ما میگوییم X مساوی است با یك کمیت مجهول ، و در اینجا ایکس سمبول نامیده میشود شاید بتوان گفت که سوررئالیسم ایکس نقاشی است ، زیرا که نماینده یك کمیت مجهول است . اما چنین توضیحی برای گروه کثیری قانع کننده نیست. این گروه

کثیر میخواهند بدانند که چرا در نقاشی ایکس سمبولی است بدین بغرنجی . اولا سمبولیسم یا انتزاعی است یا ملموس . در صورتی انتزاعی است که صوراختیاریی به کار برد که هیچ رابطه‌ای با اشیای مشهود یا پدیده‌های طبیعی نداشته باشند ، بلکه کاملا مطلق باشند چنان که حرف ایکس مطلق و اختیاری است یک دایره را مثلا (اگر خواسته بشیم مثال ساده‌ای بزنیم) میتوان سمبول کمال و تمامیت، یاحتی سمبول اصل اساسی کائنات دانست . هرم سمبول پیداری است. خط موج دار سمبول طنازی است، وقس‌علی‌هذا. مقدار زیادی از آثار انتزاعی مکتب کوبیسم براساس این نوع سمبولیسم صوری کشیده شده است و میتوان گفت که هماهنگی هنر یونانی هم ، تا آنجا که‌میتنی‌برقانون اعداد است ، همین نوع سمبولیسم صوری است . اما سمبولیسم به‌معنای متداولش، عبارت است از بکاربردن تصویرهای اشیای مشهود ، و بناکردن تخیلات نامعقول از عناصر پراکنده تجزیه معمول اما این عناصر را میتوان یا به نحو هشیار به هم مربوط کرد و یا به نحو ناهشیار بعضی از اشیاء ممکن است دراصل بنام سمبول از ذهن ناهشیار صادر شده باشند، ولیکن مدتها است بجای ما برزای‌خود شناخته شده‌اند و به همین‌عنوان از نسلی به نسل دیگر منتقل میشوند . به‌عنوان مثال‌میتوان مار و بزو آتش‌وشراب‌ونان‌رانام برد. روانشناسی جدید معنی غالب سمبولهارا آشکار کرده است : علاوه بر این روانشناسی جدید معنای سمبولی بسیاری‌از تصاویری را که ما معمولادر خواب ودر آثار تخیلی می بینیم آشکار کرده است. سوررئالیسم تا حدی از این شاخه روانشناسی جدید سر چشمه میگیرد ــ یا لااقل توجیه وجود خود رادر آن می‌بیند . سوررئالیسم از تصد میکوشدکه سمبولهای معین بیافریند ، ودر نزد نقاش سوررئالیستی چون ماکس‌ارنست هم سمبولهای انتزاعی و هم سمبولهای ملموس به کار می رود .

بسیاری از منتقدان چنان سرگرم محتوی سمبولی آثاری مانند آثار ماکس ارنست میشوند که [illegible] بررسی ارزش جمالشنا ختی آنها پید نمی کنند زین‌آثار

را فی‌الجمله بعنوان روانشناسی یاادبیات یا هر چیزی‌غیر از نقاشی محکوم میکنند. اما این منتقدان بدین ترتیب محدودیت خود را آشکار می‌کنند، زیرا که اگر لحظه‌ای سمبولیسم قضیه را فراموش میکردند (و اگر حساسیت‌عاری از غرضی می‌داشتند) در خود پرده نقاشی هم از حیث‌رنگ و بافت افسون بی پایانی می‌دیدند . زیرا ماکس‌ارنست بالاتر از هر چیز هنرمند به‌معنای محدود کلیه است. یعنی شخصی است که از روی ذوق وغریحه نقاشی میکند این مواهب را برای نقل‌کردن بینش خود ــ بینش‌سمبولی خود ــ بکار میبرد. همان طور که ویلیام بلیك قریحه خودرا برای نقل بینش سمبولی خود بکار میبرد. پس از یك‌قرن واندی مارفته رفته به جایی رسیده‌ایم که نبوغ بلیك را بپذیریم ،بر همین قیاس‌باید بتوانیم‌نبوغ‌مشابه ماکس‌ارنست را هم فورا بپذیریم .

در قرون وسطی مردما تصور روشنی از عالم فوق محسوسات رایج بود ، اما غالب تصویرهای این تصور از حدود امور کریه و موحش فراتر نمی‌رود . بوش‌قدم‌را فراتر از این حدود گذاشت ووارد عرصه امور غیر عقلایی شد. این گونه پرده های او تا حدا آنقدر با جزئیات‌کشیده شده‌اند که چپ آنها مقدور نیست ، اما ذکر پاره‌ای از این جزئیات کافی است تا ماهیت غریب تخیل او را نشان دهد آشنترین نمونه‌ای که‌می‌توان درنظرگرفت پرده سه‌تخته‌ای بزرگ محراب کلیسای اسکو ریال است ، که در طرف‌چپ دوزخ را نشان میدهد و در طرف راست‌بهشت ، و در وسط هم باغ‌عجایب‌است. در تخته وسط مثلا ، یك جا مجسمه‌ای می‌بینیم لب رودخانه ، اززیر آب یك تخم مرغ دیده میشود که یك پنجره درآن‌باز شده است پنجره [illegible] که نیمه‌ای بطرف بیرون امتداد یافته است ،و از آن‌لوار مردی‌دارد.همو‌شی که میخواهد وارد لوله‌شود نگاه میکند.از سر دیگر تخم مرغ‌گیاه غریبی روییده‌است که گل آن وارد حباب رگه داری میشود که یك جفت عشق و معشوق برهنه درآن‌نشسته‌اند در طرف گل یك آدم دیگر مطالعات خود را [illegible] یکر را نوازش میکند . و در بالا آدمهای برهنه دیگری روی دارکوبها و سهره‌ها ومرغ های عظیم دیگر به وضع مایوسانه‌ای نشسته‌اند در دوزخ آدم برهنه‌ای را می‌بینیم که روی یك چنك موسیقی پهن شده است چنك از یك عود روییده است که ماری دور آن پیچیده و مرد برهنه‌ای را در چنبر خود گرفتار کرده است . روی یك منبر خطابه جانوری باسر مرغ نشسته است که پاهایش در یك جفت پارچ‌است و دارد نعش برهنه‌ای را میخورد که چند طرفه دارند ازآن‌پروار میکنند ، پاهای نعش چیزی را کشیبه به یك باروت‌دان وارونه است گرفته‌اند زیر منبر حبابی آویخته است که از سوراخ دهانه باز آن آدمی دارد بیرون می‌آید. مردی دارد خوکی رانوازش میکند و حشره غریبی‌که پاهای انسانی دارد واز پشتش یك پای بریده انسانی آویزان‌است مزاحم آن مرد شده است این فقط چند نمونه اتفاقی بود از صدها نکته غریب. در این‌پرده تخیل سالوادور دالی در قیاس با بوش ضعیف است ، یا بهتر بگویم بحال بیننده رحم میکند .

کسانی‌که مایل نیستند دالی رابه جد بگیرند لابد میان ماهیت الهام این دو هنرمند تمایز قائل میشوند اما شك است در این که‌این‌تمایز ارزش زیادی داشته باشد.

Illustrations de « Trajectoire du rêve ».

مثلا دالی یك کفش زنانه می‌کشد که یك بطری‌شیر توی آن قرار گرفته‌است ـ دالی تصویر کفش زنان را زیاد به کار میبرد کسانی که با نوشته‌های روانکاوان آشنا هستند به یاد دارند که کفش یکی از شایعترین سمبولهای جنسی است که میگویند در خواب ظاهر میشود، وعالیموضوعات پرده‌های دالی سمبولهایی از این قبیل‌اند. سپاریس گفته‌خواهد شدکه تخیلاتی که‌بصرافت طبع‌وبطوردهنی‌بری بوش پیش می‌آمد ، برای دالی چیزی است که بایدازروی قصد و بطورعینی ساخته وپرداخته‌شود فقط خود دالی می‌تواند بگوید که سمبولهای فرویدی راتاچه‌حدازروی‌عمد بکار می‌برد ، ولی من تردید دارم که بکاررفتن این نوع سمبولیسم از طرف دالی عمدی تر از بکار رفتن همین‌نوع سمبولیسم از طرف بوش باشد (زیرا هیچ‌روانکاوی نیست که‌سمبولیسم بوش‌رابه‌امور جنسی مربوط نکند به‌نظر من جداعلای‌آنچه میتوان گفت‌این‌است که‌بوش‌نمیتوانست‌لغتنامه روان‌شناختی دراختیار داشته باشد تاکار خودرابه زبان روانشناختی توصیف کند ،و لذا تا آن حد که‌اندیشه‌ما متکی بر لغتنامه ما باشد ، باید بوش را بیگناه بدانیم امابه اصطلاح جدید ، دالی وبوش هردو برای طرح تخیلات شان به ضمیر ناهشیارخود رجوع میکنند ، و این که‌چگونه به آن دست می‌یابند . چندان مهم‌به نظر نمی‌رسد.

اما شباهت میان این دو نقاش بیش از اینهاست.غرض سوررئالیستها ، چنان که ماکس ارنست گفته است ، این نیست که برعرصه ضمیر ناهشیار دست یابند ومحتویات آن رابه شکل توصیفی یارئالیستی نقاشی کنند، و نیز غرض این نیست که عناصر گوناگونی را از ذهن ناهشیاربگیرند وباآنها جهان خیالی دیگری بسازند غرض آنها این‌است که سدها را بشکنند ، سدهای جسمانی وروانی میان هشیارو ناهشیار و جهان بیرون و جهان درون را براندازند ، و واقعیت برتری پدید بیاورند که در آن واقعی‌وغیرواقعی و اندیشه و عمل با هم رو به رو شوند و درهم بیامیزند و برسراسر زندگی چیره شوند. در موردبوش الهیات قرون و سطایی و اعتقاد عینی وواقعیت داشتن« آن دنیا» الهام بخش نیتی بسیار شبیه به‌نیت سوررئالیستها بود. برای مردی مانند او ، با آن قدرت تصویرگری‌شگرفی که داشت، زندگانی دنیوی و اخروی، و بهشت و دوزخ و دنیا ، همه به یك اندازه واقعی بودند ودر یکدیگر تداخل داشتند یعنی‌همه‌اینهاباهم ترکیب می شدندووا قعیت برتری پدید می‌آوردند که یگانه واقعیتی بودکه هنرمندمیتوانست با آن کار داشته باشد .

منظور من این نیست که آنچه در نزد دالی‌جانشین الهیات در نزد بوش است ، مانند همان‌الهیات پشتوانه‌کافی و وافی هنر او است ، گذشته از میل به‌باطل کردن افراطی تعدادی از نبوغ خاص هنرمند (زیرا که ظاهرا هر کسی به‌ذهن ناهشیار خود دسترسی پیدا کند میتواندهنرمند سوررئالیست باشد) ، وگذشته از میل به ویران کردن تمامی اعتقادات بورژوازی درباره هنر ، برای‌سوررئالیست هاهیچ گونه اعتقاد یا مرامی نمی‌توان قائل شد من فقط میخواهم بگویم که چون بقای هنر بوش به اثبات رسیده است ما نباید هنر دالی وسایر سوررئالیستها را با شتاب طرد کنیم .و مسئله ارشهای ادبی راهم من فعلا بکنار می گذارم زیرا که سوررئالیستهاهم مانند بوش نقاشان ادبی هستند و از این بابت باکی ندارند و حاضرند که از ارزشهای صوری و انتزاعی ،که بنظر اکثریت نقاشان جدید ارزشهای اساسی هنر نقاشی‌است،اساسا صرف نظر کنند.

سوررئالیسم به‌نام یك جنبش یکپارچه از جنك جهانی دوم جان به‌در نبرد ، اما نظریه اساسی آن، یعنی‌خودکاری تا اعماق‌وجدان‌هنری اروپاو امریکانفوذ کرد.آندره‌برتون یك بار سوررئالیسم را چنین تعریف کرد : « خود کاری خالص روانی ، که منظور از آن‌عبارت است ازفراگرد واقعی اندیشه بطور شفاهی یا مکتوب یا هر نحوه دیگر . (یعنی) تقریر اندیشه ، فارغ از هرگونه ضابطه‌عقلانی ومستقل از هرگونه ملاحظه اخلاقی یا جمالشناختی . » این تعریف نه تنها آثار آن هنرمندانی را که‌با جنبش‌سوررئالیسم رابطه نزدیك داشتند در بر میگیرد (مانند ماکس ارنست و دالی و هانس آرپ و ایوتانگی و آندره ماسون ورنه

ماگریت و خوان میرو و الکساندر کالدر بلکه بعضی‌از دوره های کارپیکاسو و نخستین‌آثار مابعد طبیعی جورجو دکیریکو و پاره‌ای از پیکره های هنری مور را هم‌شامل میشود.

جنبش سوررئالیسم در ۱۹۱۹ شروع به تشکل کرد (نخستین بیانیه آن در ۱۹۲٤ منتشر شد)، اما این جنبش ریشه مستقیمی درمیان‌دادائیستها داشت . دادائیستها گروهی از هنرمندان آشوب طلب بودند که درزمان جنگ درشهر زوریخ به هم برخورده بودند.دراین گروه هانس‌آرپ و تریستران تزارا وهوگوبال هم شرکت داشتند. اما پیش از جنگ جهانی اول گروه دیگری هم درایتالیا تشکیل شده بودبه نام «فوتوریستها» . بانی‌این گروه فیلیپو نوماسو مارینتی‌بود وسال تشکیل آن ۱۹۰۹ . این گروه‌بر ضد استیلای هماهنگی کلمات و «ذوق مستقیم» شوریده بود، واعلام کرده بود که هدفش عبارت‌است از بیان « گرداب زندگانی جدید ــ زندگی فولاد و تب‌وغرور سرعت سرسام آور.» در همین اوقات در مونیخ کاندینسکی هم ، چنان‌که دیدیم نخستین پرده‌های غیرتصویری یا «انتزاعی» راکشیده بود وگروه «سوار آبی» در۱۹۱٤ بمرحله «اکسپرسیونیسم انتزاعی»رسیده بود.بنابراین ، این تلاش‌برای بیان «فراگرد واقعی اندیشه» (که کاندینسکی آن را «بیان یك ضرورت درونی» می‌نامید) پدیده‌ای بود دارای اهمیت تاریخی‌کلی، که در طول زمان پخته شده بود ودرسرز مینهای وسیعی رواج یافته بود، و نه‌تنهادرهنرهای‌تجسمی،بلکه در شعر و تئاتر وموسیقی و فلسفه هم تجلی کرده‌بود. نظریات فروید ویونگ در باب روانکاوی ظاهرا یك مبنای علمی‌هم‌برای آن فراهم می‌کرد، واغتشاشات‌اجتماعی آن عصر زمینه‌طبیعی آن بود.

ماهنوز در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که‌این تجلیات هنری شورش‌و جنون در آن روی داده است، واین‌جریانات پس از جنگ دوم جهانی‌فقط اسم خود را تغییر داده‌اند. سوررئالیستها در زمان جنگ دوم پراکنده شدند ــ بعضی‌از آنها، از جمله‌آندره‌ماسون و آندره‌برتون ، چندی درامریکا پناه گرفتند. سپس در امریکا جنبشی به‌راه‌افتاد که معمولا بانام جکسون پولوك (۱۹۱۲ ــ ۱۹۵٦) مربوط است‌واین‌را جنبش «نقاشی عملی» می‌نامند. این طرز نقاشی راه این جهت «عملی» می‌نامیدند که نقاش به‌وسایل گوناگون می‌کوشد باعمل خود ، یعنی‌باکارکردن از زوایای‌مختلف و یا پرتاب کردن رنگ به روی پرده به وسیله حرکات باحالت. پرده نقاشی را به وجود بیاورد. در قرن پانزدهم در ژاپون نقاشی می‌زیسته است به‌نام سسشو (۱٤۲۰ ــ ۱۵۰٦) که همین صناعت پرتاب کردن مرکب به‌روی کاغذ را به‌کار می‌برده‌است ، و بعیدنیست که‌نقاشان‌عملی امریکا ازکارهای او الهام‌گرفته باشند. درمشرق‌زمین به طورکلی هنرخطاطی همیشه با حرکات با حالت مربوط بوده‌است ، وکار خطاطان مشرق‌زمین هم ممکن‌است سرمشق هنرمندان امریکا قرار گرفته باشد .

در همین ایام در پاریس هم جنبشی پدید آمده بود که به نام «تاشیسم» TACHE (لکه رنگ) معروف‌شد. در پاریس نقاشانی بودندکه‌تحت تاثیرهنر خطاطان شرقی قرار گرفتند (هانری میشو ، پیرسولاژ»، اما نیروی اصلی‌این جنبش از ناحیه نقاشانی رسید که‌تنها آرزویشان این بودکه یك صناعت «خودکاری روانی خالص» پدید آورند. تفاوتشان با سوررئالیستهای اصلی دراین‌است که آنها هرنوع تصویری راکه شباهتی به‌اشیای واقعی داشته باشد مردود می‌دانند. آنهامی‌کوشند سمبولهایی را که در حجره‌های مقدم ضمیر ناهشیار یافت‌می‌شود دور بزنندوبه طبقه پایینتری برسند که در آنجا «فراگرد واقعی اندیشه» صورت نبسته است . نقاشیهای این جماعت انعکاس این‌طبقه بی‌صورت‌ذهن‌است ، وبه‌این‌جهت آن راهنر «غیرصوری»* می‌نامند .

این جنبش اکنون جهانی شده است ــ وخصوصا در ژاپون فعالیت داردــ واهمیت آن‌رانمی‌توان‌نادیده گرفت در آثار این جنبش‌نوعی‌یکدستی دیده می‌شود، آن‌رامی‌توان نوعی کلیت هم‌نامید ، وهدف‌آن‌برخلاف هدف‌دادائیستها ویرانگری‌نیست.این‌جنبش‌تحرك را ازفوتوریستهاو «خودکاری»راازسوررئالیستها به‌ارث‌برده‌است،وازاکسپرسیونیستها هم‌این تمایل راگرفته است که «ضرورت درونی» را به صورت سمبولی بیان کند جنبه «غیرصوری بودن‌این‌هنر بیشك بهانه خوبی است برای بسیاری از نقاشان که مهارت آن‌را ندارند که به طرز «صوری» نقاشی کنند. امابرای کسانی که می‌توانند نوت و حیات این آخرین جنبش‌نقاشی رادرك کنند، این‌نوع هنرآخرین برهان‌این‌مدعا است که ، چنان که در آغازاین کتاب دیدیم، اراده معطوف به‌صورت ماهیت فناناپذیری‌داردکه‌همواره توجیه زیستشناختی فعالیت انسان برای پدید آوردن زیبایی بوده‌است ــ بیان «ماده بی‌سرانجامی که در جستجوی نظام زندگی‌است.»

* Informal

فروشگاه‌های کفش ملی
نمایشگر زیباترین مدلهای سال